

و دارد، زیرا حاکمیت انسان بر هستی جز در سایه ارتباط با دیگر
هموعان و استفاده از دستاوردهای آنان میسر نشده و این
ارتباطات نیز به برکت زبان و سخن و سخنوری به بار نشسته است:

در لغت عشق سخن جان ماست
ما سخنییم این طلل ایوان ماست
خط هر اندیشه که پیوسته‌اند
بر پر مرغان سخن بسته‌اند
گر نه سخن رشته جان تافتی
جان سر این رشته کجا یافتی
صدر نشین تر ز سخن نیست کس
دولت این ملک سخن راست بس^۲

به راستی آدمیان بی مدد زبان و توانایی بیان، چگونه خواهند
توانست اندیشه‌های موشکافانه خویش را که پایه‌های علم و تمدن
و صنعت و تکنولوژی را می‌سازد، منسجم و استوار سازند. تفکر،
سازنده تمدن، فرهنگ، تکنولوژی و... است. آدمی با استفاده از
تفکر موجودی فرهیخته، با فرهنگ و تمدن ساز بشمار می‌آید و
آن چنان که منطقیان گفته‌اند فصل ممیز آدمی با حیوان، تفکر
اوست. حیوان متفکر یا ناطق تعریف یا حد تامی است که برای
انسان بر شمرده‌اند.

نطق^۳ به معنی سخن گفتن و از مقوله لفظ است. شگفت آنکه
این لفظ در جای تفکر نشسته است و علم یا صنعتی را که راه و
رسم اندیشیدن درست و قواعد تفکر را بیان می‌دارد، و مدار خود
کرده است. منطق مصدر میمی و به معنای سخن گفتن است. اکنون
سؤال این است که سخن گفتن چه رابطه‌ای با تفکر و اندیشیدن
تواند داشت.

منطقیان همچون حکیمان و فیلسوفان بر این باورند که تفکر، نوعی
سخن گفتن و نطق است؛ نطقی درونی و به تعبیر دیگر تفکر،
حدیث نفس و نجوای آدمی با خویش است. این سخن گفتن
درونی یا فکر بر اساس لفظ صورت می‌گیرد. مردم عادی
می‌پندارند که انسان نخست می‌اندیشد و سپس اندیشه‌های خود را
در قالب الفاظ می‌ریزد ولی با کمی دقت معلوم می‌شود که اصولاً
تفکر بدون استعمال لفظ ممکن نیست.

نقش ادب در عرصه مدیریت و رهبری

مجتبی امیری

زبان ابزاری است که آدمی را توانمند می‌سازد تا مفاهیم و
اندیشه‌هایش را به دیگر هموعان انتقال دهد و پرسشگری
آغازیده، بیاموزد و بیاموزاند؛ ابزاری است که حال درون را در
بیرون متجلی می‌سازد و می‌نمایاند که آدمی جوهر فروش است یا
پیشه‌ور. امیر بیان و مولای مؤمنان، علی (ع) می‌فرماید:

«الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»^۱

و ترجمان سخن او مولانا جلال‌الدین، آن را چنین به فارسی
برگردانده است:

آدمی مخفی است در زیر زبان

این زبان پرده است بر درگاه جان

بی‌گمان، بزبان در حاکم کردن آدمی بر هستی نقشی بسزا داشته

«بعضی از دانشمندان فکر را مقدم بر زبان دانسته اما برخی دیگر این تقدم را مورد تردید قرار داده‌اند. در هر حال قدر مسلم این است که زبان و فکر یا لفظ و معنی، لازم و ملزوم یکدیگرند. کسی که فکر می‌کند، در باطن خود با مخاطبهای نامرئی سخن می‌گوید. با آزمایشهایی می‌توان معلوم داشت که این شخص اگر چه ظاهراً ساکت و صامت است لیکن جهاز صوتی او در حرکت است یعنی با الفاظ خیالی حرف می‌زند»^۴.

بر این اساس در می‌یابیم که موشکافیهای عالمان و نقد و بررسی ناقدان و پرسش و پاسخ‌طلبی پژوهشگران و ارائه آرا و نظریات به دیگران و ... تنها در پرتو سخن میسر است و بس، و حکیم نظامی بیراه نرفته است که می‌گوید:

نیست در این کهنه نو خیزتر

موی شکافی ز سخن تیزتر

تجربه نشان داده است که هر گاه زبان جنبه هنری یافته است و به بیان دیگر با هنر آمیخته، و قلمرو جدیدی به نام ادب فراهم آورده است، توانایی شگرفی به آدمی بخشیده است به گونه‌ای که ذهن با استفاده از الفاظ و حرکتهای ذهنی (= فکر) معانی خوب را پرورانده و معانی خوب نیز الفاظ زیبا و سنجیده را طلبیده است تا زمینه دیگری به نام ادب فراهم آورده است.

چونکه نسخه سخن سرسری هست بر گوهریان گوهری نکته نگهدار بسین چون بود نکته که سنجیده و موزون بود^۵

فرق است بین سخن گفتن و خوب سخن گفتن. با سخن گفتن ارتباط برقرار می‌کنیم و با خوب سخن گفتن در محدوده برقراری ارتباط نمی‌مانیم، بلکه در درون شنونده نفوذ کرده، جانی تازه و شوری انگیزاننده در او می‌دمیم. با زبان اندیشه را انتقال می‌دهیم و با ادب، عاطفه و احساس را هم به همراه اندیشه در جان مخاطب می‌نشانیم. زبان با سر سخن می‌گوید و ادب با سر؛ آن با گوش و این با دل. کوتاه سخن آنکه با ادب می‌توان درون را کاوید و به اعماق جان راه یافت همانگونه که ادیبان این دیار با جانهای مردمان سخن گفته و در سفته‌اند.

این مکتوب، تلاشی است برای نشان دادن نقش ادب در عرصه رهبری "Leadership" و مدیریت "Management" و اینکه چگونه می‌توان در روابط انسانی در محدوده خشک و بی‌عاطفه ارتباط نمود، بلکه با تکیه بر گنجینه ادبیات این مرز و بوم و استفاده از آن با ایجاد انگیزش و ارتباط عاطفی و روحی و روانی با جان مخاطبان سخن گفت و نتایج سودمند گرفت.

اگر علوم را به دو دسته تولیدی و مصرفی تقسیم کنیم؛ یعنی دسته‌ای از علوم را که جنبه نظری و تئوریک دارند و کارشان ساختن قانون است مانند فیزیک و شیمی و ریاضی علوم تولیدی بنامیم، و علوم دیگر را که مصرف کننده تولیدات علوم دسته اول هستند علوم مصرفی، علمی همچون مدیریت و سیاست از زمره

این علوم بشمار می‌آیند. علوم مصرفی بخودی خود تئوری و قانون نمی‌سازند بلکه تئوریه‌ها و قوانینی که در علوم تولیدی است وام گرفته و در مقام عمل بکار می‌برند. علم مدیریت مصرف کننده تولیدات علمی همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ... است. آنچه در این نوشتار آمده، بیان این مهم است که ادبیات نیز تئوریه‌ها و قوانینی دارد که بکارگیری آنها نقش بسزایی در بهینه ساختن غایت این علم (= مدیریت) خواهد داشت.

تمامی علوم برای بیان قوانین و تئوریه‌ها و تعریف و اعمال آنها نیازمند بکارگیری زبان هستند. برخی از علوم نیازشان به زبان از این نیز فراتر رفته و چگونگی بکارگیری آن بگونه‌ای است که دستیابی به فوائد و غایت آن علوم را سهل یا ممتنع خواهند ساخت. به دیگر سخن بکارگیری بهینه و عاقلانه زبان، آدمی را به گنج مقصود خواهد رساند و بکارگیری غافلانه و پست زبان رنج دوری از مقصود و سختیابی آن را به همراه خواهد داشت!

ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی

ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی

هم صفیر و خدعه مرغان تویی

هم بلیس و ظلمت کفران تویی

ظالم آن قومی که چشمان دوختند

از سخنها عالمی را سوختند

عالمی را یک سخن ویران کند

روبهان مرده را شیران کند^۶

نیاز رهبر و مدیر به ادبیات کمتر از نیاز او به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیست؛ بخصوص اگر بدانیم که برخی از شاخه‌های ادبی مانند زبان‌شناسی تا چه حد با علمی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ ارتباط نزدیک یافته است.

اگر مدیریت را «علم تلفیق و بکارگیری بهینه منابع برای رسیدن به مقاصد سازمان» بدانیم، رهبری نسبت به آن رابطه عموم و خصوص مطلق را خواهد داشت زیرا رهبری در سطح وسیعتر «علم تلفیق و بکارگیری منابع برای نفوذ در مردم و هدایت آنان به تلاش راغبانه برای دستیابی به هدف و مقصود مشترک» خواهد بود و از آنجا که انسانها به عنوان یکی از منابع اصلی در مدیریت و مخاطب اصلی در رهبری توانند بود، چگونگی ارتباط با آنان از اهمیت بسیاری برخوردار است و در اینجا است که ادبیات نقش مؤثر و بسیار مهمی را در این ارتباطات یا روابط انسانی به عهده دارد و شاید توجه به همین نکته است که پادشاهان، وزیران، امیران و حاکمان بسیاری را بر آن داشته است تا دربار و درگاه خویش را بر ادیبان و سخنوران گشوده و مقدم آنان را با صل‌های گران‌گرمی دارند.

با حضور این سخنوران در مراکز قدرت و تصمیم‌گیری، زمینه‌ای فراهم شد تا این حاکمان با نفوذ در مردم بیش از پیش بر آنان حکم رانده و آنان را راغبانه به سوی هدفهای خاصی که داشتند هدایت کنند. از سوی دیگر مردم نیز نسبت به آنان مطیع و رام و برای اجرای فرامین سر از پای نشانند و با رغبت تمام دل در گرو حکم حاکم نهاده و در این راه از نثار جان نیز دریغ نوزند. این همان چیزی است که رهبران مستبد و اقتدارگرا برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند؛ رهبرانی که می‌خواستند به قدرت و رهبری خود جنبه تقدس بخشیده و مخالفت با آن را گناه عظیم بنمایانند. بی‌گمان کسانی چون محمود و مسعود غزنوی که شاعران و سخنوران سترگی را به دربار خویش جذب کرده بودند، تنها انگیزه‌شان ارضای نیازهایی که به حالات نفسانیشان محدود می‌شد نبود بلکه علاوه بر ارضای نیاز به ستایش و ممدوح واقع شدن در جستجوی این نیز بودند که خویشان را با کلام آنان در چشم مردمان بگونه‌ای جلوه دهند که یا از سر لطف و محبت و یا قهر و سطوت دل‌های آنان را به بند کشند و به جانب خویش متمایل سازند و از طغیان و سرکشی بازدارند و این نیز فراهم نمی‌آمد مگر با آمیختن در کلام سخنوران و شاعرانی که هنر نفوذ در زوایای پنهان آدمیان را خوب می‌دانند.

با حضور این سخنوران، کارهای اینان نیز موجه قلمداد می‌شد و مردمان از طغیان و سرکشی سر باز زده و می‌پنداشتند که هر چه این خسرو کند شیرین بود. هنر فرخی سیستانی در توجیه جنایات محمود غزنوی و کشتار شیعیان در حمله به ری و لباس جهاد پوشاندن بر آن را در ابیات زیر می‌بینیم:

ری را بهانه نیست بیاید گرفت پس

وقتست اگر به جنگ سوی ری کشد عنان

اینجا همی یگان و دوگان قرمطی کشد

زینان به ری هزار بیابد به یک زمان^۸

هنر این ابیات تنها پوشاندن جامه جهاد بر قامت سلطان نیست بلکه از جهت روحی و روانی نیز تهدید هنرمندانه‌ای است که سطوت و شکوه و هیبت او را در دل مردمان می‌نشانند تا آنان حساب کار خودشان را کرده و دست از پا خطا نکنند؛ تهدید

توصیه فرخی سیستانی را به سلطان محمود در ضرورت حضور سخنورانی همچون ممدوح سخنور شاعر در دربار، در اشعار زیر می‌بینیم:

سود خلق است بر شاه سخن گفتن او

اینت سودی که نیامیزد با هیچ زیان

همه آن گوید کازاده از غم برهد

کار دشوار شود بر دل سلطان آسان

هر زمان ممتحنی را برهاند ز غمی

هر زمان کشتنی را دهد از کشتن امان

به حدیثی که شبی کرد همی پیش ملک

عالمی را برهائید ز بند احزان^۷

هنرمندانه او را بنگرید!

ای ملک گیتی، گیتی تر است

حکم تو بر هر چه تو خواهی رواست

از پی کم کردن بد مذهبان

در دل تو روز و شب اندیشه‌هاست

ایزد کام تو به حاصل کناد

ما رهیان را شب و روز این دعاست

تا سر آنان چو گیا بدروی

کایشان گویند جهان چون گیاست

دار فرو بردی باری دویت

گفتی کاین در خور خوی شماست

هر که از ایشان به هوا کار کرد

بر سر چوبی خشک اندر هواست^۹

این استدلالات و آیات، مردمان را به بندگی بی چون و چرا

می خواند. نصراله منشی در دیباچه کلیده و دمنه می گوید:

«و روشن گردد که هر که دین او پاکتر و عقیدت او صافی تر، در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمانهای پادشاهان مبالغت زیادت واجب شمرد و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد».

برخی از اینان نه تنها ممدوح خویش را ثمره خلقت و خلاصه

مخلوقات می نمایند:

حجت یکتا خدای و سایه وی است

طاعت او کرده واجب آیت فرقان^{۱۳}

بلکه خلقت آنان را هم از عنصری دیگر معرفی می کنند:

آنکه نبود از نژاد آدم چو او

نیز نباشد اگر نگوئی بهتان

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند

وین ملک از آفتاب گوهر ساسان^{۱۴}

اینان چنین می نمایند که تمامی عالم خدمتگزار و پرستار اوامر آنان است و اندیشه، با تمام کروفرش اگر نه کرسی فلک را هم زیر پا قرار دهد بر رکاب این حاکمان بوسه نیز نتواند زد.

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند^{۱۵}

از سوی دیگر، سخنوران خردمندی چون شیخ اجل سعدی نیز با حضورشان در دربار این حاکمان آنان را به عدل و داد فرا خوانده و این قیمتی در لفظ دری را در پای خوکان آزمند قدرت و اقتدار بی خردانه نریخته بلکه به گوش آن سخنوران بی قدر نیز خوانده اند که:

عنصری، شاعر و سخنور دیگر دربار محمود غزنوی نیز در

مذهبی جلوه دادن غارتگریهای محمود اینگونه سخن می گوید!

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد

ز بهر نصرت دین محمد مختار

از آنکه تربت گرگانج و شهر و برزن او

مقام قرمطیان بود و معدن کفار^{۱۰}

اینان سخنورانی بودند که در تحکیم پایه های قدرت مستبدان و دیکتاتوران و تضعیف روح مبارزه و طغیان مردمان در برابر آنان نقش اساسی داشته اند. استدلالهای آنان را بنگرید!

کردگار از ملک گیتی بی نیاز است ای ملک

ملک تو بود اندر این گیتی مراد کردگار^{۱۱}

این آیات کفرآمیز تنها برای مجاهدان دروغین مردم فریب می تواند دل انگیز باشد. توجیحات آنان را بنگرید:

بوقت شاه جهان گر پیمبری بودی

دویت آیت بودی بشأن شاه اندر^{۱۲}

چه حاجت که نه کرسی آسمان
 مگو پای عزت بر افلاک نه
 بطاعت بنه چهره بر آستان
 اگر بنده‌ای سر بر این در بنه
 بدرگاه فرمانده ذوالجلال
 که پروردگارا توانا توئی
 نه کشور خدایم نه فرماندهم
 تو برخیز و نیکی دهم دسترس
 دعا کن بشب چون گدایان بسوز
 اگر می‌کنی پادشاهی بروز^{۱۶}

و بدین سان، سخن و سخنوری را در خدمت کمالات انسانی و ارزشهای الهی قرار داد و با جهت دادن به رهبران جوامع به آنان یادآور می‌شود که هنر آنان زمانی بر ایشان سودآور خواهد بود که سر از عدل و داد نیچند و خود به فرمان داور گردن نهند تا دیگران را نیز فرمانبر خویش ببینند:

تو هم گردن از حکم داور مپیچ
 که گردن نیچند ز حکم تو هیچ
 چو حاکم به فرمان داور بود
 خدایش نگهبان و یاور بود^{۱۷}

حضور سخنورانی چون سعدی، مطلوب شاهان و حاکمان خردمند و آزاد اندیش بودند و حضور سخنورانی چون عنصری و عسجدی و فرخی و ... مطلوب بی‌خردانی سلطان نام چون محمود که با شیوه اقتدارگرایانه خود، مردم را به اطاعت محض فرا می‌خواندند. از این دو گروه که بگذریم اطرافیان این شاهان و حاکمان نیز حضور سخنوران را به فال نیک گرفته، به هنگام رخدادها و حوادث و خشمناکی و سرمستی شاه یا حاکم دست به دامان اینان می‌زدند تا با سخنان سنجیده و بجا آنان را از تصمیمات شتابزده و نابجا باز دارند و با بیانات دلربای حکیمانه، آنان را به عدل و داد فرا خوانند و بدینگونه سعادت حاکم و رعیت را فراهم آورند یا بالعکس آنان را در جهت منافع خود سوق دهند و از تصمیمات اصولی و مردمی باز دارند و زمینه را برای رسیدن به مطامع نفسانی خود فراهم سازند. در اینجا است که تنها کسانی می‌توانند سودمند باشند که نه امید نان دارند و نه بیم جان و سعدی وجود ناصحانی این چنین را برای حاکم و پادشاه ضروری می‌داند:

«نصیحت پادشاهان کسی را مسلم است که
 بیم سر ندارد و امید زر»^{۱۸}

سعدی از آنجا که منزل شناس است و موحد، حقگویی را برای خسروان حقایق شنو گوشزد می‌کند و خود نیز همین شیوه را در پیش می‌گیرد:

براه تکلف مرو سعدیا
 اگر صدق داری بیار و بیا
 تو منزل شناسی و شه راهرو
 تو حقگوی و خسرو حقایق شنو^{۱۹}

او رسالت خود و سخنوران دیگر را نصیحت مشفقانه و پند حکیمانه می‌داند نه مداحی و پروراندن قوه خودبینی و خودپسندی. دعوت به بندگی و دینداری و اطاعت از خالق و عدل و دادگستری می‌کند و نه مداحی و چاپلوسی و تملق و پروراندن قوه خودبینی.

این نکته مسلم است که مدیریت در گذشته بدینگونه که امروز در عصر حاکمیت ماشین و تکنولوژی و وجود سازمانها و مؤسسات و ... می‌بینیم، مطرح نبوده و این موضوع چیزی متحدث و امروزی است.

امروز مدیریت به شکل مدون و قانونمند درآمده و دانشی را بوجود آورده است که قوانین آن قابل تعمیم، اجرا، نتیجه‌گیری و ارزیابی دقیق است؛ قوانین این علم همچون قوانین دیگر علوم قابلیت اثبات و ابطال‌پذیری خود را نشان داده و با استفاده از تولیدات علوم دیگر روز به روز فربه‌تر می‌شود. به گمان نگارنده بحث علم یا هنر بودن مدیریت نیز با توجه به مصرفی بودن این علم به سادگی فهمیده می‌شود، زیرا هنر نیز یکی از تولیدات خارجی است که در علم مدیریت در کنار روانشناسی، اقتصاد و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنان که فیزیک و شیمی تولیدات خام و مواد اولیه خود را در اختیار علوم می‌همچون طب قرار می‌دهد، هنر نیز تولیدات خود را در اختیار برخی از علوم از جمله مدیریت قرار می‌دهد و همچنان که نباید در علم بودن طب شک کنیم یا آن را با فیزیک و شیمی و ریاضی که علوم تولیدی هستند خلط کنیم

در اینجا هم علم بودن مدیریت نمی تواند مشکوک باشد.

جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته اند تا آنچه می رفته است از خیر و شر از آن بیخبر نبوده اند چنانکه اگر کسی مرغی یا توبره ای کاه به ناحق سته است از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کس را ادب فرموده است تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و همه جای، کار آگهان گذاشته است»^{۲۰}.

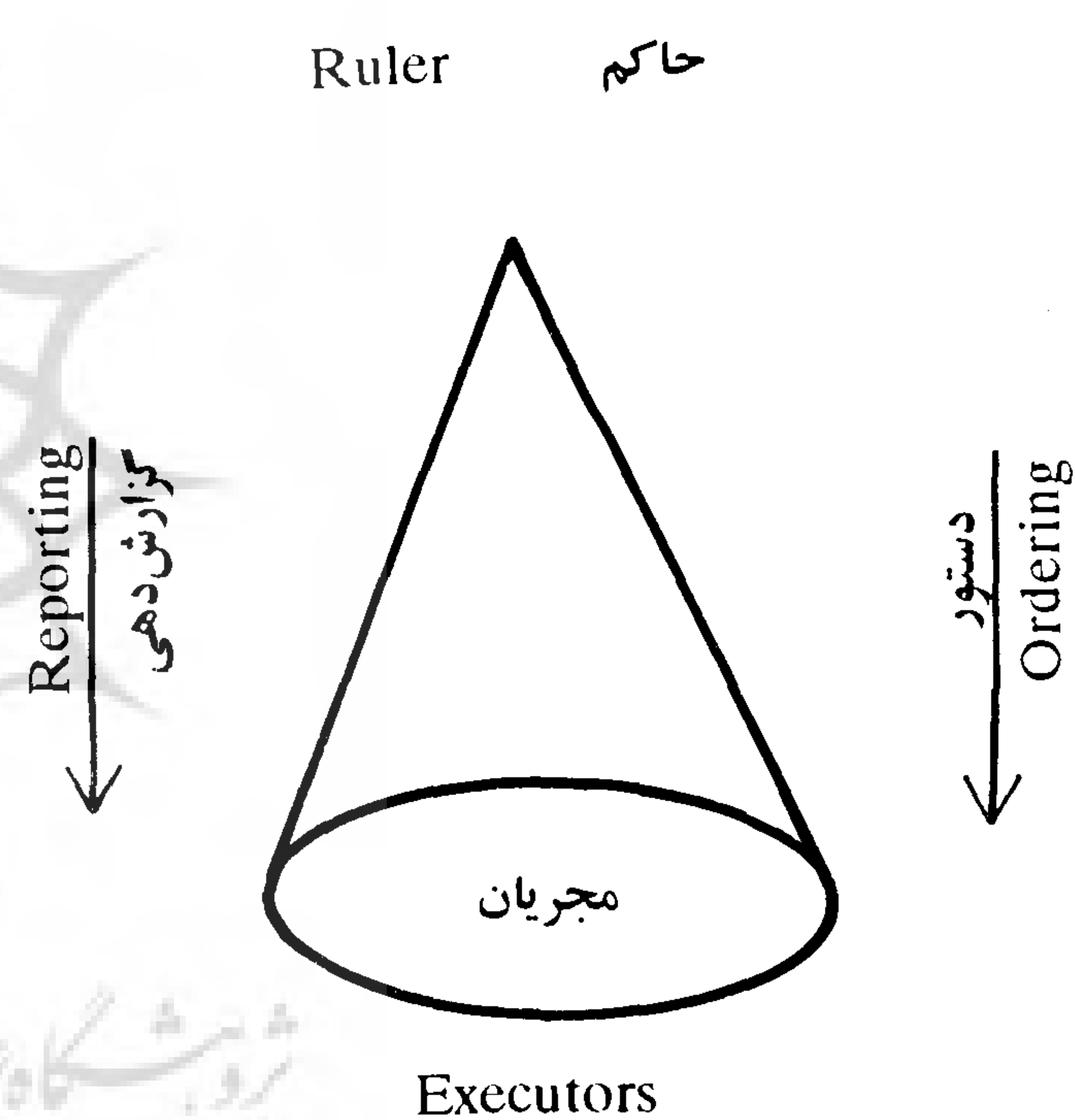
در آغاز، دیدگاه و نقش ادیبان و سخنوران را در باب تدبیر جامعه در دورانی که مدیریت در قالب رهبری و بر اساس سیستم مذکور بوده است، مورد بررسی قرار داده و سپس در فرصتهای آتی روشهای بهینه سازی روابط انسانی در رهبری و مدیریت را بر اساس زبان ادبی و هنری بیان خواهیم کرد.

همچنانکه گفته آمد، سعدی از کسانی است که با حضور در دربار و سخن گفتن دربار، دیدگاه خویش را در باب رهبری و ویژگیهای آن و چگونگی هدایت مردم برای رسیدن به هدف مشخص کرده و نقشی پابرجا از خویش بر جای نهاده است. از دیدگاه سعدی، رهبری دو ویژگی دارد: اول بزرگی و زبردستی به دلیل قرار گرفتن در بالاترین موقعیت اجتماعی و دیگری قدرت حکمرانی که به جهت برخورداری از این موقعیت حاصل شده است. از آنجا که سعدی فردی مسلمان است و اسلام، بزرگی را از آن خدا می داند و بس، و پادشاهی حقیقی از آن اوست و جز او همه عاجزند و ناتوان و تنها او قادر است و جاودان، لذا این بزرگی و قدرت برای غیر او (خدا) اعتباری است و حکمرانی از ذات شخص بر نمی خیزد بلکه این قدرت حکومت به واسطه غیر یعنی موقعیت اجتماعی حاصل آمده است و اگر اجتماع او را پذیرا نباشد و بر مسند بزرگی ننشاند، این ویژگیها نیز از او روی گردان خواهد شد و از آنجا که جامعه اسباب بزرگی را برایش فراهم آورده و برجای بزرگان نشانده است، پس نباید فریفته و فتنه مقام و موقعیت و قدرت اعتباری شود و به این ملک نوبتی شادی کرده و خود را آزاد تصور کند که هرگونه می خواهد عمل کند، بلکه به تعبیر سعدی شکر نعمت بجای آورد که آن نیز چیزی نیست جز نیکویی کردن بر زیردستان:

چون خداوندت بزرگی داد و حکم

خرده از خردان مسکین درگذار

پیش از شکل گیری اصول و قواعد مدیریت، رهبری عهده دار اداره امور بود و از آنجا که جوامع بشری هنوز وارد دوران صنعتی نشده بود، مدیریت در قالب رهبری و بگونه فردی-دستوری نمایان می شد، بگونه ای که فرد از موضع قدرت دستور داده و زیردستان نیز باید اطاعت می کردند که این اطاعت نیز یا از روی میل و رغبت باطنی بود و یا به اکراه و از سر عجز و ناتوانی و شیوه کنترل امور نیز بگونه "Reporting" یا گزارش دهی بود.



حاکم پس از دستوری که صادر می کرد با استفاده از جاسوسان و مشرفان و بازرسان تلاش می کرد تا از روند امور باخبر شود و از تعلل در انجام دستور یا تخلف از آن جلوگیری کند. خواجه نظام الملک در شیوه ملک داری چنین می گوید:

«واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بر رسیدن و اندک و بسیار آنچه رود بدانستن، اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حمل کنند و گویند: فساد و دراز دستی که در مملکت می رود یا پادشاه می داند یا نمی داند، اگر می داند و تدارکی و منعی نمی کند آن است که همچون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی داند بس غافل است و کم دان و این هر دو معنی نه نیک است؛ لابد به صاحب برید حاجت آید و به همه روزگار پادشاهان در

چون زبر دستیت بخشید آسمان

زیردستان را همیشه نیک دار

شکر نعمت را نکوئی کن که حق

دوست دارد بندگان حقگزار^{۲۱}

و به بیان شریعت «احسن کما احسن... علیک»^{۲۲}

آنچه دیدی برقرار خود نماند

وین چه بینی هم نماند برقرار

اینهمه هیچ است چون می بگذرد

تخت و بخت و امر و نهی و گیرودار

نام نیکوگر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار^{۲۴}

یکی از بسامدهای سخن سعدی در ارتباط با حاکمان زمانش،

القا یا تفهیم این معناست که رهبری موقعیتی برای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌های نفسانی و حوائج غیر مشروع نیست بلکه موقعیتی است برای شکرگزاری، و شکرگزاری نیز چیزی نیست

جز قرار دادن هر چیز در جای خود. به بیان دیگر عدل ورزی، و حقگزاری که سعادت دنیوی و اخروی نیز در گرو همین است و

بس و بدینگونه آنان را از فریفتگی به قدرت و به بندگی کشاندن مردمان و امر و نهی و گیر و دار بی امان و فساد و ستمگری باز داشته و یاد آور می شود که:

بسی صورت بگرد یدست عالم

وزین صورت بگردد عاقبت هم

عمارت با سرای دیگر انداز

که دنیا را اساسی نیست محکم

فریدون را سرآمد پادشاهی

سلیمان را برفت از دست خاتم

به نیثی می زند دوران گیتی

که آنرا تا قیامت نیست مرهم

به نقل از اوستادان یاد دارم

که شاهان عجم کیخسرو و جم

ز سوز سینه فریاد خواهان

چنان پرهیز کردند که از سم

چنین پند از پدر نشنوده باشی

الاگر هوشمندی بشنو از عم

چو یزدانست مکرم کرد و مخصوص

چنان زی در میان خلق عالم

که گر وقتی مقام پادشاهیت

نباشد همچنان باشی مکرم^{۲۵}

بس بگردید و بگردد روزگار
ای که دستت می رسد کاری بکن
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
تا بدانند این خداوندان ملک
اینهمه رفتند و مای شوخ چشم
هیچ نگرفتیم زایشان اعتبار^{۲۳}

سعدی با یاد آوردن گذشته و آینده آدمی می خواهد او را باورمند سازد که راه رسیدن به کمال و قدرت بی زوال، استفاده درست و بهینه از قدرت و موقعیت است و این دونیز بخودی خود پایدار نیستند ولی می توانند آدمی را به آنچه پایدار است رهنمون شوند:

ای که وقتی نطفه بودی بی خبر

وقت دیگر طفل بودی شیرخوار

مدتی بالاگرفتی تا بلوغ

سرو بالای شدی سیمین عذار

همچنین تا مرد نام آور شدی

فارس میدان و صید و کارزار

بدینگونه در می یابیم که سعدی تلاشی می کند تا دید وسیعی به زمامداران جامعه بدهد تا قدرت پست و مقام چند روزه دنیا آنان را نفریبد و در سرای پست و مقام، رحل اقامت نیفکند و مسند

ناپایدار را پایدار نپندارند بلکه از آخر کار بیندیشند و دیدار خداوندگار، که مباد از آه دل ستمدیدگان شرمسار و خجل و سرافکنده و پای در گل بمانند و پس از این دید کلی و وسیعی به حاکم می‌دهد؛ یعنی نگرش کلی به انسان و جهان و درک این معنا که حکمران اصلی و بالذات خداوند است و همه چیز از اوست و به او نیز باز می‌گردد. همچنین تلاش می‌کند تا ریشه‌های خودبینی و خودپسندی و خودمحوری و دیکتاتوری را در روح و جان حاکم سرکوب و متوقف سازد و از رشد روزافزون رذائلی که برخاسته از سرمستی قدرت است باز دارد:

مرو را رسد کبریا و منی

که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

یکی را به سر بر نهد تاج بخت

یکی را بخاک اندر آرد ز تخت^{۲۶}

مقام کبریایی و بزرگی از آن اوست و کس را جز او نرسد که تکبر ورزد و منیت کند زیرا به قول مولانا جلال‌الدین:

نردبان خلق این ما و منی است

عاقبت زین نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابلهتر است

کاستخوان او بتر خواهد شکست^{۲۷}

مقام و موقعیت حقیقی و عظمت و شکوه واقعی از آن کسی است که ملکش قدیم است و ذاتش غنی؛ یعنی آن کسی که «از خود شه بود» و نه آنکه «به مخزنها واسپه شه شود» یعنی بواسطه اغیار و فهم این موضوع مقدمه‌ای است برای اینکه دریابند از آنجا که آن لطیف کرم گستر کارساز و دادگستر بی‌نیاز جز داد نمی‌ورزد و جز عدل نمی‌پسندد، آنان نیز باید همچون ولی نعمت خود بیداد نورزند و جز عدل نپسندند و این مهمترین چیزی است که بقای آدمی و سعادت او و دیگر ممنوعانش را در این جهان فانی و آن سرای باقی تضمین می‌کند. همچنین دستیابی رهبر و مردم به اهداف مشروع نیز زمانی ممکن است که اتانیت از میان رود و عدالت بجای آن بنشیند و حاکم و زمامدار، خلق را در خدمت

خود نخواهد بلکه خود را در خدمت خلق بداند و عبادت را چیزی جز خدمت خلق نداند و اینها همه زمانی ممکن است که این نکته شیرین را در جان بنشانند که:

بندگی او به از سلطانی است که «اُناخیر» دم شیطانی است^{۲۸}

این اساس کار است و کارها از اینجا نظام می‌گیرد. در حدیث نبوی آمده است: «سیدالقوم خادمهم».

فهم این سخن برای دل‌بستگان به دنیا و ما فیها مشکل است، ولی راه این است و جز این نیست که تنها در سایه بندگی خداوند، کمال آدمی حاصل می‌آید و کارها نظام می‌گیرد:

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی^{۲۹}

تنها بنده خداست که خود را به عبادت معبود مؤظف می‌داند و عبادت را جز خدمت به خلق نمی‌داند و خدمت به خلق هم همانا برقراری قسط و عدل در میان مردمان است. وقتی کارها بر اساس قسط و عدل نظام یافت و زبردستان گرد ستمکاری نگشتند، هیئات که زبردستان نیز با ستم در پیوندند. عدل اساس استحکام و استواری جامعه است و به تعبیر مولی‌الموحدين:

«العدل یضع الامور مواضعها»^{۳۰}

عدل چبود وضع اندر موضعش

ظلم چبود وضع در ناموضعش^{۳۱}

قرار نگرفتن هر چیز در جای خود، همان چیزی است که مانع انسجام و وحدت و شکل‌گیری یک جامعه سالم و در نتیجه رسیدن به مقصود است و اگر بخت نیز یار شود و چند صباحی جز این باشد دولت مستعجل است که دیری نخواهد پایید.

سعدیا راست روان گنج سعادت بردند

راستی کن که به منزل نرود کج رفتار^{۳۲}



- ۲۱- کلیات سعدی، قصائد، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، صفحه ۷۲۴.
- ۲۲- سوره قصص، آیه ۷۷.
- ۲۳- کلیات سعدی، قصائد، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، صفحه ۷۲۴.
- ۲۴- همان منبع.
- ۲۵- همان منبع.
- ۲۶- همان منبع. بوستان صفحه ۲۰۲.
- ۲۷- مثنوی معنوی، میرخانی، سیدحسن، دفتر چهارم صفحه ۴۰۷.
- ۲۸- همان منبع.
- ۲۹- گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، صابر کرمانی، طهوری، ۱۳۶۱، صفحه ۴۰.
- ۳۰- نهج البلاغه فیص الاسلام از کلمات قصار، شماره ۴۲۹.
- ۳۱- مثنوی معنوی، میرخانی، سیدحسن، دفتر ششم، صفحه ۵۹۴.
- ۳۲- کلیات سعدی، قصائد، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، صفحه ۷۲۰.
- ۱- نهج البلاغه فیص الاسلام، از کلمات قصار، شماره ۱۴۰.
- ۲- دیوان خمه نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، معین فر، زرین، ۱۳۶۲، صفحه ۱۹.
- ۳- "Locus" و "Logos" در زبان یونانی هم این کلمه به معنی سخن و فکر بکار رفته است.
- ۴- روان‌شناسی از لحاظ تربیت، سیاسی، علی‌اکبر، چاپ دوم، صفحه ۴۷۲.
- ۵- دیوان خمه نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، معین فر، زرین، ۱۳۶۲، صفحه ۲۰.
- ۶- مثنوی معنوی، میرخانی، سیدحسن، دفتر اول، صفحه ۴۶.
- ۷- دیوان فرخی سیستانی، چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی، ۱۳۵۵، صفحه ۳۰۲.
- ۸- همان منبع.
- ۹- همان منبع.
- ۱۰- از سری شاهکارها، برگزیده اشعار عنصری، دبیر سیاقی، محمد، امیرکبیر، ۱۳۶۵، صفحه ۲۳.
- ۱۱- دیوان فرخی سیستانی، چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی، ۱۳۵۵، صفحه ۱۶۹.
- ۱۲- همان منبع.
- ۱۳- از سری شاهکارها، برگزیده اشعار رودکی، صالح رامسری، لیما، امیرکبیر، ۱۳۶۰، صفحه ۴۰.
- ۱۴- همان منبع.
- ۱۵- شعر از ظهردین فاریابی است.
- ۱۶- کلیات سعدی، بوستان، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، صفحه ۲۰۹.
- ۱۷- همان منبع.
- ۱۸- همان منبع. گلستان صفحه ۱۹۲.
- ۱۹- همان منبع. بوستان صفحه ۲۰۹.
- ۲۰- سیاست نامه، خواجه نظام‌الملک، مدرسی چهاردهی، مرتضی، طهوری، ۱۳۳۴، صفحه ۶۶-۶۷.